

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَی اللّٰهُ عَلَی سَیْدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

اشکالات مرحوم خوئی بر محقق نائینی

اشکال اول مرحوم محقق خوئی بر مرحوم نائینی که ظاهراً اصل این اشکال در فرمایشات مرحوم محقق اصفهانی هم هست، اشکال این بود که این تفصیل شما در صورتی برای ما قابل قبول است که به واجب معلق ملتزم شویم؛ اما اگر ما واجب معلق را محال دانستیم کما اینکه خود شما مرحوم نائینی قائل به استحاله هستید، این بیان و این تفصیل وجهی ندارد و روی استحاله واجب معلق، اتیان این فرد عبادی یعنی اتیان نماز در فرضی که مزاحم با ازاله است، اتیان این نماز مطلقاً فاسد است و فرقی نمی کند قائل شویم به اینکه منشاء شرطیت قدرت، عقل باشد یا منشاء شرطیت قدرت، اقتضای خطاب باشد. فرمودند بله، ما يك صورت را استثنا می کنیم و آن این است که این واجب موسع هم دارای افراد طولیه است و هم دارای افراد عرضی.

اینکه ما گفتیم که بنابر قول به امکان واجب معلق، نظریه شما درست می شود، در فرضی است که ما بحث را روی افراد طولیه ببریم که دیروز توضیح دادیم. در افراد طولیه يك فرد نماز در اول وقت است. این فرد مزاحم با ازاله نجاست است. آنوقت گفتیم که الان نسبت به افراد طولیه قدرت وجود ندارد. در این زمان قدرت بر این فرد نماز اول وقت نیست، قدرت بر افراد دیگری که در زمانهای بعد هست، قدرت بر آن هم وجود ندارد، الا اینکه بیاییم واجب معلق را مطرح بکنیم. بگوییم وجوب نماز به این طبیعت نماز تعلق پیدا کرده است. این طبیعت نماز این فردش که مزاحم است الان مقدر نیست، اما نسبت به افراد طولیه بعدی که مقدر است، وجوب فعلی و واجب استقبالی می شود.

لذا اگر در افراد طولیه ما مساله واجب معلق را تصویر کنیم، اینجا بحث و تفصیل شما درست می شود. اما اگر در همین افراد طولیه، واجب معلق را هم انکار کردیم؛ نتیجه این می شود که هیچ فردی از افراد طولیه نماز در این فرض مزاحمت، مقدر مکلف نیست و اگر مقدر نشد امر ندارد و اگر امر نداشت اتیان این نماز عبادی در فرض مزاحمت فاسد است، مطلقاً هم فاسد است؛ یعنی چه قائل بشویم به اینکه منشاء شرطیت قدرت، عقل است و چه قائل بشویم به اینکه منشاء شرطیت قدرت، اقتضای خطاب است.

فقط می فرمایند ما می گوییم در يك فرض، دیگر بحث واجب معلق را لازم نیست مطرح بکنیم و آن این است که اگر مساله را نسبت به افراد عرضی در نظر بگیریم، نه نسبت به افراد طولیه، افراد عرضی، خوب الان نماز در مسجد که مزاحم با ازاله است، این غیر مقدر است؛ اما نماز در خانه، نماز در مدرسه، افرادی که در این زمان از افراد و مصادیق عرضی صلاه است.

این افراد می توانیم بگوییم بعضی از آنها مقدر است بعضی هم غیر مقدر است. تکلیف هم به طبیعت تعلق پیدا کرده و ما قاعده داریم که طبیعت و قدر جامع بین مقدر و غیر مقدر خودش مقدر است. اگر مولی به زدن امر کرد که يك طبیعتی است، این زدن مصادیقی دارد؛ يك زدن است که انسان طوری می زند که هیچ اثری بر روی مضروب باقی نمی گذارد. يك زدن هم هست که انسان مضروب را از بین می برد.

حالا اگر یکی از این مصادیق ضرب غیر مقدور شد؛ یعنی مکلف قدرت بر اینکه زدنی را انجام بدهد که مضروب را از بین ببرد، ندارد؛ اما قدر جامع بین این مصادیق و لو بعضی از مصادیقش غیر مقدور است، اصطلاحاً خود قدر جامع را مقدور می دانند.

می فرمایند اگر افراد عرضی اینجا مطرح باشد آنوقت این تفصیل شما درست می شود، لکن می فرمایند بحث افراد عرضی از محل کلام خارج است. هم کلام مرحوم محقق ثانی که مرحوم نائینی در مقام اشکال به ایشان است و هم اصلاً محل نزاع را ما وقتی تحریر می کنیم، افراد عرضی از محل نزاع خارج است. آنچه که داخل در محل نزاع است عبارت است از افراد طولیه.

پذیرش اشکال محقق خوئی توسط استاد محترم

اساس این اشکال در کلمات مرحوم محقق اصفهانی هم آمده است و مرحوم آقای خوئی هم از ایشان در این بحث تبعیت کردند و آن جوابی که مرحوم صدر عنوان کردند ملاحظه فرمودید که جواب درستی نبود. ما هر مقدار تامل کردیم، آخر الامر به این نتیجه رسیدیم که این اشکال، اشکال متینی است و اشکالی است که بر مرحوم نائینی وارد است، منتها اشکال مبنایی است. روی این مبنا که ما واجب معلق را محال بدانیم. کما اینکه نائینی هم محال می داند.

اشکال دوم محقق خوئی بر محقق نائینی

اشکال دوم این است که فرمودند ما حالا تنزل کنیم و بنا را بر این بگذاریم که مرحوم نائینی واجب معلق است، فرض را روی این قرار بدهیم که مرحوم نائینی قائل به امکان واجب معلق است. فرموده اند باز این تفصیل بین اینکه منشاء قدرت، عقل باشد یا منشاء قدرت اقتضای خطاب، فرموده اند باز این محصلی ندارد.

بیانی که دارند می فرمایند که در باب مطلق، آنجا می گویند که ما دو نوع مطلق داریم؛ مطلق شمولی داریم و مطلق بدوی داریم. مطلق شمولی همان مطلق است که به تعداد افراد حکم انحلال پیدا می کند. مثلاً وقتی مولی می گوید اکرم العالم، اطلاقی که در اینجا است اطلاق شمولی است. به این معنا که به تعداد هر عالم یک حکم وجود دارد. انحلال پیدا می کند. اکرم العالم؛ یعنی اکرم زیدا العالم، اکرم بکرا العالم و هر کدام یک موافقت و مخالفت استقلالی دارد.

مطلق شمولی مثل عام استغراقی است. همانطوری که در عام استغراقی هر فردی یک حکم و یک موافقت و مخالفت مستقل دارد، مطلق شمولی هم همین طور است. ایشان فرمودند اگر این اقیما الصلاة اگر ما گفتیم این عنوان مطلق شمولی را دارد؛ یعنی از اول وقت تا آخر وقت به تعداد مصادیق نمازی که امکان اتیانش در این وقت هست، انحلال پیدا می کند.

اگر انحلال پیدا کرد می فرمایند در اینجا آن فردی که مزاحم با ازاله است، آن فرد اصلاً حکم ندارد. آن فرد امر ندارد و اتیان به آن فرد از باب اینکه امر ندارد فاسد است. اگر ما مساله انحلال شمولی را و اطلاق شمولی را مطرح کردیم، می گوئیم این به تعداد هر فردی یک حکم مستقل است، خوب حالا این فرد اول که مزاحم دارد این مزاحم سبب می شود که این فرد، حکم نسبت به او انحلال پیدا نکند و او خودش حکمی نداشته باشد.

اما بعد فرمودند اصلاً بحث مطلق شمولی این هم از دائره نزاع خارج است آنچه که در دائره نزاع است در فرضی است که اطلاق ما اطلاق بدوی است. اطلاق بدوی یعنی یکی از مصادیق نماز علی السبیل البدویه. نماز از اول تا آخر وقت افرادی می شود برای آن اتیان بشود. آن چیزی که لازم است یکی از اینها است علی السبیل البدویه، یعنی غیر معین، هر کدام را که شما خواستید انجام بدهید. می فرمایند که اگر ما بحث را روی اطلاق بدوی آوردیم اصلاً در اینجا می گوئیم بین وجوب موسع صلاه و وجوب مضیق ازاله تنافی بینشان وجود ندارد. بین اینها تزامم وجود ندارد تا داخل در کبرای باب تزامم قرار بگیرد. به چه بیان؟

می فرمایند اینجا مولی امر به صلاه کرده است. امر به طبیعت تعلق پیدا کرده است، طبیعت صلاه متعلق امر مولی می شود. این طبیعت صلاه، بعضی از افرادش مقدور است بعضی از افرادش غیر مقدور است. آن فردی که مزاحم با ازاله است غیر

مقدور می شود و آن فردی که مزاحم نیست مقدور می شود. اینجا که بعضی مقدور و بعضی غیر مقدور است، ما گفتیم قاعده این است که جامع بین مقدور و غیر مقدور، مقدور است.

جامع و طبیعت مشترکه بین افراد مقدور و افراد غیر مقدور خود این طبیعت مقدور می شود. حالا اینجا طبیعت صلاه، این بعضی از افرادش مقدور است و بعضی غیر مقدور است، اما این سبب نمی شود که خود طبیعت از مقدور بودن خارج بشود. پس حالا که طبیعت صلاه برای مکلف مقدور است، اینجا اگر نماز را اتیان کرد، حتی آن فرد مزاحمش را، نمازش صحیح است؛ چون امر دارد، چون این داخل در آن طبیعت مقدوره است امر دارد ولو ازاله نجاست را انجام ندهد و نماز بخواند این نماز باید صحیحی باشد مطلقاً؛ یعنی چه قائل بشویم به اینکه منشاء اعتبار قدرت عقل است و چه قائل بشویم به اینکه منشاء اعتبار قدرت، عبارت است از اقتضای خطاب است. وقتی ما می گوئیم جامع بین مقدور و غیر مقدور، مقدور است روی هر دو قول اینچنین است چرا روی هر دو قول؟ چرا فرقی نمی کند؟

اگر ما منشاء اعتبار و شرطیت قدرت را عقل دانستیم. عقل می گوید اینجا عنوان تکلیف عاجز را ندارد، عقل در جایی تکلیف را تکلیف به عاجز می داند که تمام مصادیق غیر مقدور باشد. در جایی که تمام مصادیق غیر مقدور است، عقل آنجا می گوید اینجا تکلیف، تکلیف به عاجز است. اما آنجایی که بعضی از مصادیق مقدور است و بعضی غیر مقدور، این عنوان تکلیف به عاجز را ندارد لذا عقلاً این تکلیف، تکلیف صحیحی است.

مبنای دوم این است که بگوئیم به اقتضای خطاب، قدرت اعتبار دارد. در بیان این مبنای نائینی فرمود تکلیف برای جعل داعی است و فرمود داعی به ممتنع محال است. شما هیچ وقت نمی توانید داعی پیدا کنید برای اینکه یک کار غیر مقدور را انجام دهید. مرحوم آقای خوئی فرمودند که داعی به ممتنع محال است (ما قبول داریم)؛ اما داعی به جامع بین ممتنع و غیر ممتنع چطور؟ داعی پیدا بکنیم به یک چیزی که قدر جامع است بین ممتنع و غیر ممتنع، این امکان دارد؟ این معقول است؟

من داعی پیدا کنم به زدن؛ اما می دانم بعضی از مصادیق زدن برای من غیر مقدور است بعضی از مصادیقش برای من مقدور است، لذا می فرماید ما در این اشکال دوم می گوئیم آنجایی که مطلق، مطلق بدوی است امر هم به طبیعت تعلق پیدا کرده است طبیعت مقدور برای مکلف است و آوردن این فرد عبادی مزاحم، یعنی خواندن نماز، ازاله را کنار بگذار اعتنایی به ازاله نجاست نکند، نماز را بخواند این نماز صحیح است.

اعم از اینکه منشاء اعتبار قدرت را عقل بدانیم یا منشاء اعتبار را اقتضای خطاب بدانیم؛ چون گفتیم در هر دو صورت در آنجایی که می دانیم عقل قدر جامع بین مقدور و غیر مقدور را مقدور می داند، دیگر عنوان تکلیف عاجز را ندارد. آنجایی که اقتضای خطاب بدانیم، می گوئیم فرق است بین داعی به ممتنع و داعی به قدر جامع بین ممتنع و غیر ممتنع.

آن چیزی که محال است اولی است. یعنی داعی بر ممتنع پیدا نمی شود. اما داعی بر قدر جامع بین ممتنع و غیر ممتنع حاصل است. تا اینجا فرق بین اشکال اول و دوم این شد که در اشکال اول گفتیم ما اگر واجب معلق را محال بدانیم، که شما نائینی هم محال می دانید، آوردن این فرد عبادی از نماز، فاسد است مطلقاً، چه قدرت را عقلی بدانیم و چه خطابی. اما در این اشکال دوم می گوئیم آوردن این فرد عبادی مطلقاً صحیح است، چه ما منشاء قدرت را قدرت عقل بدانیم و چه منشا را اقتضای خطاب بدانیم.

اشکال سوم محقق خوئی بر محقق نائینی

اشکال سومی که ایشان بر مرحوم نائینی کردند این است که، در این اشکال سوم فرمودند ما فرض می کنیم این تفصیل شما را بپذیریم. یعنی بین اینکه بگوئیم منشاء قدرت عقل باشد و منشاء قدرت اقتضای خطاب، فرق وجود دارد. خیلی خوب سلمنا، می فرمایند باز آوردن این فرد عبادی مطلقاً باید فاسد باشد. چرا؟ باز اینجا مرحوم نائینی را روی مبنایی که خودشان دارند می برند. شما یادتان هست که در بحث اطلاق و تقیید آنجا نزاع واقع شده است که تقابل بین اطلاق و تقیید چه تقابلی است؟

بعضی قائل هستند تقابل بین عدم و ملکه است. یعنی اطلاق در جایی است که شأنیت و صلاحیت تقیید را دارد. وقتی می‌گوییم این لفظ مطلق است، یعنی لفظی که شأنیت تقیید را دارد حالا تقیید نخورد مطلق می‌شود. روی این بیان تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل عدم و ملکه می‌شود.

قول دوم این است که تقابل بین اینها تقابل تضاد است. مرحوم آقای خوئی فرمودند که شما مرحوم نائینی قول اول را قائل هستید که تقابل بین اینها را تقابل بین عدم و ملکه می‌دانید. طبق قانون تقابل عدم و ملکه می‌گوییم اطلاق در جایی است که شأنیت تقیید باشد. در نتیجه اذا استحال التقیید استحال الاطلاق.

طبق قانون عدم و ملکه این طور است، ما وقتی می‌گوییم این دیوار شأنیت بصر ندارد نمی‌توانیم بگوییم این دیوار اعمی است. اذا استحال التقیید استحال الاطلاق.

می‌فرماید شما مرحوم نائینی می‌گویید این فرد مزاحم اول وقت تقیید نماز به او محال است. مولی نمی‌تواند بگوید من بر تو نماز اول وقت را واجب می‌کنم، در فرضی که باید ازاله را هم انجام بدهد.

اگر تقیید به فرد مزاحم محال شد، باید اطلاق هم محال باشد. اگر اطلاق محال شد باید بگوییم یعنی این فرد از اول از این طبیعت خارج است. وقتی خارج است اگر کسی آمد این نماز عبادی را خواند باید نمازش فاسد باشد و فرقی نمی‌کند که منشاء قدرت را عقل بدانیم و چه اقتضای خطاب بدانیم.

بله اگر تقابل را تقابل تضاد بدانیم و می‌گوییم که وقتی تقیید نبود روی قانون تقابل تضاد اگر تقیید نبود اطلاق ضروری است و حتماً باید باشد که در این صورت اشکالی ندارد.

نتیجه‌گیری: در این اشکال سوم می‌شود مناقشه کرد و آن این است که آن قیدی که مرحوم نائینی در نظر گرفته تقیید به عدم فرد مزاحم است نه تقیید به فرد مزاحم؛ و تقیید به عدم فرد مزاحم ممکن است و این مناقشه وارد است. ولی همانطوری که عرض کردم این اشکال سوم هم مبنایی است. بنابراین در میان این اشکال ثلاثه عمده اشکالات این اشکال دوم بود. پس نتیجه این می‌گیریم که در این بحث ثمره ضد، این نظریه مرحوم نائینی مخدوش است. یعنی فرقی نمی‌کند که ما منشاء اعتبار قدرت را عقل بدانیم و یا منشاء اعتبار قدرت را اقتضای خطاب بدانیم.